

## یک دم ، میانِ دو عدم

در میان شاعران فارسی زبان هیچ کس شهرت جهانگیر حکیم عمر خیام نیشابوری را ندارد. شگفت آن که رباعیات اصیل منسوب به او آن قدر اندک است که عدد آنها را بین ۱۶، ۱۳۶ و ۲۶۶ انگاشته‌اند هر چند صدها رباعی به نام او در کتابها و مجموعه‌ها درج است و یا به تعبیر والتین ژوکوفسکی<sup>۳</sup> از نوع «رباعیات سرگردان»<sup>۴</sup> است که سروده دیگران است و آنها را به خیام هم نسبت داده‌اند. با همه جاذبه و لطفی که رباعیات خیامی دارد بی‌گمان این اشتهار مرهون ترجمه منظوم آزاد و هنرمندانه‌ای است که ادوارد فیتز جرالده<sup>۵</sup> شاعر انگلیسی به ذوق و سلیقه خویش از رباعیات خیام کرده و نخستین بار بسال ۱۸۵۹م. بطبع رسیده است و هم این کار سبب نام و اعتبار فیتز جرالده در شعر و ادبیات جهان نیز شده است. نوشته‌اند شاعرانی مانند سوینبرن<sup>۶</sup> و دانته رُستی<sup>۷</sup> اثر فیتز

• زنده‌یاد استاد غلامحسین یوسفی چندین ماه پیش در مذاکره تلفنی از تهران به بنده اطلاع داد که مقاله «یک دم، میان دو عدم» را برای چاپ در مجله ایران‌شناسی فرستاده‌ام، قرار شد مقاله در شماره پانزیم مجله چاپ شود. ولی این مقاله هرگز نرسید و بمانند دیگر نامه‌های عادی و سفارشی و نسخه‌های مجله در «پُست» سر به نیست شد. گفتگوی تلفنی ما از جمله درباره سرنوشت این مقاله ادامه داشت تا در پانزیم ۱۳۶۹ کتاب چشمه روشن تألیف وی در تهران منتشر گردید که مقاله مورد بحث نیز در آن بچاپ رسیده است. این بار قرار شد مقاله، بر اساس کتاب چشمه روشن در شماره زمستان ایران‌شناسی چاپ شود، غلط‌گیری اول مطبعی آن هم انجام شده بود که با تأسف و تأثر بسیار خبر رسید نویسنده دانشمند آن در تهران درگذشته است.

از شمار دو چشم یک تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش

اینک این مقاله در زمانی بچاپ می‌رسد که وی در مشهد، زادگاه و شهر محبوبش، به خاک سپرده شده است.

جرالد را پسندیدند و سوینبرن نسخه ای از آن را شادمانه بنزد جرج مردیث،<sup>۸</sup> شاعر و رمان نویس انگلیسی، برد<sup>۹</sup> و نیز خود هر هفتاد و پنج رباعی چاپ نخست کتاب را بزودی بخاطر سپرد<sup>۱۰</sup> و جان راسکین،<sup>۱۱</sup> منتقد هنری انگلیسی، ترجمه فیتز جرالد را اثری «بزرگ و با شکوه»<sup>۱۲</sup> خواند. جیمز راسل لاول،<sup>۱۳</sup> شاعر امریکایی، رباعیات را «مرواریدهای افکار پرورده در دریای فارس» شمرد و تینسن،<sup>۱۴</sup> شاعر مشهور انگلستان، در شعری خطاب به فیتز جرالد اثر او را «سرود زرین شرقی، به ترجمه ای بهشتی» توصیف کرد.<sup>۱۵</sup>

در فاصله سال ۱۸۵۹ تا آخر قرن، به نقل آبروی، رباعیات فیتز جرالد بیست و پنج بار چاپ شد و بنابر تحقیق آمیروز ج. پاتر<sup>۱۶</sup> که بسال ۱۹۲۹ انتشار یافته تا آن تاریخ بر روی هم چهار صد و ده چاپ از رباعیات عمر خیّام به زبان انگلیسی و حدود هفتصد کتاب، مقاله، تصنیفات موسیقایی و تئاتری مربوط به آن پدید آمده بوده است. وی نیز نقل کرده است که بهای نخستین چاپ رباعیات عمر خیّام اثر فیتز جرالد — که در ۱۸۹۳ م. پنج پاوند و پنج شیلینگ بوده — در ۱۹۲۹ م. به یک هزار و ششصد پاوند یا هشت هزار دلار رسیده بوده است. بدیهی ست در پنج شش دهه اخیر تعداد بیشماری بر چاپهای رباعیات و تحقیقات مربوط به آن افزوده شده است. این که فرد ریچاردز، نقاش و شاعر انگلیسی، و آبروی نوشته اند خانه ای در انگلستان و امریکا و قفسه دانشجویی نبود که نسخه ای از رباعیات عمر خیّام در آن نباشد و سربازان انگلیسی در دو جنگ جهانی این کتاب را همراه خود می برده اند و یا می بینیم از مجموعه رباعیات ترجمه فیتز جرالد<sup>۱۷</sup> چهل مصراع و رباعی را بصورت مثل سایر در فرهنگ تضمینها و نقل قولها ضبط کرده اند همه نمودار این معروقیّت و حسن قبول آن است. بی سبب نیست که ارنست رنان،<sup>۱۸</sup> حکیم و نویسنده فرانسوی، نیز صاحب این دیوان را برادرِ گوته<sup>۱۹</sup> و هینریش هینه،<sup>۲۰</sup> شاعران بزرگ آلمان، شمرده است.<sup>۲۱</sup>

در هر حال نحوه برداشت فیتز جرالد از رباعیات عمر خیّام و عرضه داشت آن در زبان انگلیسی طوری ست که به عقیده ادوارد هرن-الن<sup>۲۲</sup> وی را سراینده اشعار موسوم به رباعیات عمر خیّام باید بحساب آورد نه فقط مترجم آنها به زبان انگلیسی،<sup>۲۳</sup> و همین شیوایی و سلاست اشعار فیتز جرالد است که دنیای انگلیسی زبان را مجذوب کرده و به ستایش شاهکار وی برانگیخته است.<sup>۲۴</sup> پرسش ظریفی که ادوارد هرن-الن مطرح کرده است نیز از همین رهگذر است که آیا عمر خیّام سبب شهرت فیتز جرالد شده است یا فیتز جرالد خیّام را در اروپا بلند آوازه کرده است؟ و پاسخ آن که بدیهی ست فیتز جرالد نام

خیام را در اروپا معروف خاص و عام نموده اما پاداش این خدمت نیز سخاوتمندانه به او ادا شده و فیتز جرالدهم اشتهار فراوان خود را مرهون ترجمه‌ای است که از رباعیات خیام پرداخته است.<sup>۲۵</sup> در حقیقت در مرحله نخست جاذبه و جوهر شعری و افکار حکیمانه رباعیات خیام بود که پروفیسور کاول<sup>۲۶</sup> را برانگیخت که رونوشتی از رباعیهای او را به خط خود از روی نسخه کتابخانه بادلیان آکسفورد بنویسد و بنزد فیتز جرالدهم بفرستد. فیتز جرالدهم که قبلاً با شعر و ادب فارسی آشنایی و بتدریج با آن انس پیدا کرده بود کم کم چنان مفتون شعر فارسی و رباعیات خیام شد که به این کار بزرگ دست زد و توفیق یافت. شرح مراحل این کوشش ادبی نام گستر را استاد مجتبی مینوی در مقاله محققانه‌ای در کتاب پانزده گفتار (ص ۳۱۳-۳۴۷) بقلم آورده است.

دیری نگذشت که شرق شناسان و پژوهندگان به تتبع در باره رباعیات خیام و تصحیح متن آنها پرداختند، از آن جمله: ژوکوفسکی، کریستن سن،<sup>۲۷</sup> فریدریش روزن،<sup>۲۸</sup> گلپینارلی، پیر پاسکال،<sup>۲۹</sup> جلال‌الدین همایی، علی دشتی و دیگران. بعلاوه رباعیات خیام از روی منظومه فیتز جرالدهم به زبانهای دانمارکی، فرانسه، آلمانی، سوئدی، ایتالیایی، لاتینی، ییدی (زبان یهودیان اروپای مرکزی) ترجمه شد و نیز ترجمه‌های متعدد دیگر به انگلیسی و براساس شعر فیتز جرالدهم یا از متن فارسی به زبانهای فرانسه، آلمانی، اردو، عربی، ایتالیایی، ترکی، روسی، دانمارکی، سوئدی، ارمنی، اسپانیایی، اسپرانتو، گالی، گجراتی، هلندی، مجاری و پرووانسی صورت گرفت.

در روزهای اخیر کتابی به دستم رسیده است از انتشارات دانشگاه قطر که تازه طبع و منتشر شده و موضوع آن بحث انتقادی در باره ترجمه‌های عربی رباعیات خیام است.<sup>۳۱</sup> مؤلف کتاب، آقای دکتر یوسف حسین بنگار استاد ادبیات عربی در دانشگاه یرموک، در این اثر ۵۹ ترجمه عربی از رباعیات خیام را معرفی و بررسی و نقد کرده است که برخی از آنها ترجمه گزیده‌ای از رباعیات و یا مجموعه آنهاست، بعضی متکی بر اثر فیتز جرالدهم است و بعضی دیگر ترجمه از متن فارسی. در این میان ۳۳ ترجمه به شعر است و ۱۶ ترجمه به نثر. نخستین آنها از قاضی نظام‌الدین اصفهانی از قرن هفتم هجری است که رباعی «دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست» را به عربی ترجمه کرده و چهار رباعی در رد آن سروده است<sup>۳۲</sup> و آخرین آنها ترجمه منشور ۲۱ رباعی ست بتوسط دکتر مریم زهیری مصری (۱۹۸۶). در میان مترجمان رباعیات خیام به عربی نام برخی شاعران و ادیبان مشهور عرب دیده می‌شود، از قبیل: احمد رامی، ابراهیم عبدالقادر المازنی، جمیل صدقی الزهاوی، احمد الصافی النجفی، احمد زکی ابوشادی، عباس محمود العقاد،

قیصر المعلوف، امین نخلة، دکتر مصطفی جواد، محمد الفراتی، دکتر محمد غنیمی هلال و جعفر الخلیلی.

دکتر یوسف بگار در کتاب محققانه خود، علاوه بر معرفی ترجمه‌های رباعیات به شعر و نثر عربی فصیح، هفت منظومه از رباعیات خیّام را به لهجه‌های محلی عربی نیز بر شمرده است:

سه تا به لهجه عراقی، سه تا به لهجه مصری و یکی به لهجه لبنانی که دوتای آنها ترجمه است (از فارسی و از ترجمه فیتز جرالده) و پنج تای دیگر مقتبس از یک (یا بیش از یک) ترجمه عربی است.

این همه شهرت و حسن قبول شعر خیّام از چیست؟ درست است که نفوذ ترجمه زیبا و شاعرانه فیتز جرالده را نباید از نظر دور داشت و شاید به قول یان ریکا شعر خیّام «در نظر اروپاییان مانند آینه‌ای بوده که انعکاس درماندگی خود را در آن می دیده‌اند»<sup>۳۳</sup> اما جوهر اصلی شعر فیتز جرالده رباعیاتی است که از خیّام خوانده بوده و از آنها الهام گرفته است. تأمل در متن فارسی رباعیات نیز خواننده را تحت تأثیر اندیشه‌های ژرف و لطف بیان شاعر قرار می دهد حالا این رباعیات خواه اثر طبع حکیم عمر بن ابراهیم خیّام نیشابوری باشد خواه، بنا بر فرضیه استاد محیط طباطبائی، سروده شاعر فارسی گوی از قرن پنجم هجری به نام علی بن محمد بن احمد بن خلف معروف به خیّام،<sup>۳۴</sup> هر چند بنده نیز با توجه به محتوای رباعیات و قرائنی دیگر، انتساب آنها را به حکیم عمر خیّام نیشابوری، ریاضیدان و فیلسوف بزرگ ایران، مناسبتر می دانم تا به علی بن محمد بن خلف خیّام شاعر که فقط قطعه شعری به عربی از او باقی مانده است که ابن الفوطی آن را از روی خط شاعر در تلخیص مجمع الاداب و معجم الالقباق نقل کرده است و بنا بر نوشته او دیوانی هم به فارسی داشته و شعری تا قرن هفتم در خراسان و آذربایجان معروف بوده است اما ما هیچ شعری به فارسی از او در دست نداریم که از طرز اندیشه و شیوه سخنش آگاه شویم.

\*\*\*

در هر حال در این فصل از کتاب حاضر بیست رباعی خیّامی از قدیمترین منابع موجود اختیار شده است<sup>۳۵</sup> تا مورد بحث و موجب آشنایی ما با فکر و شعر خیّام واقع شود، از این قرار:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست      باز از چه سبب فگندش اندر کم و کاست؟

- ۱  
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست؟  
ور خوب آمد خرابی از بهر چراست؟
- ۲  
در دایره ای کآمدن و رفتن ماست  
کس می نزند دمی در این معنی راست  
اورا نه بدایت نه نهایت پیداست!  
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست!
- ۳  
ترکیب پیاله ای که در هم پیوست  
چندین سرو پای نازنین و بر و دست  
بشکستن آن روا نمی دارد دست  
از مهر که پیوست و به کین که شکست؟
- ۴  
هر ذره که در خاک زمینی بوده است  
گرد از رخ نازنین به آرم فشان  
پیش از من و توناج و نگینی بوده است  
کان هم رخ خوب نازنینی بوده است
- ۵  
بر گیر پیاله و سبوی دلجوی  
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی  
خوش خوش بخرام گرد باغ و لب جوی  
صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی
- ۶  
مشنوسخن از زمانه ساز آمدگان  
رفتند یکان یکان فراز آمدگان  
می گیر مروق ز طراز آمدگان  
کس می ندهد نشان ز باز آمدگان!
- ۷  
چون روزی و عمریش و کم نتوان کرد  
کار من و تو چنان که رای من و توست  
دل را به چنین غصه دژم نتوان کرد  
از موم به دست خویش هم نتوان کرد
- ۸  
از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن  
فردا که نیامده است فریاد مکن  
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
- ۹  
در کارگه کوزه گری رفتم دوش  
ناگاه یکی کوزه بر آورد خروش  
دیدم دوهزار کوزه گویا و خموش  
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش؟
- ۱۰  
چون نیست مقام ما در این دهر مقیم  
تا کسی ز قدیم و محدث امیدم و بیم  
پس بی می و معشوق خطایی ست عظیم  
چون من رفتم، جهان چه محدث چه قلم

برخیز و به جام باده کن عزم درست  
فردا همه از خاک تو برخواهد رُست

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست  
کاین سبزه که امروز تماشاگه توست

۱۲

کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت  
زان روی که هست کس نمی داند گفت

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت  
هر کس سخنی از سر سودا گفتند

۱۳

مگر ای بدان که عاقلان نگرایند  
بر بای نصیب خویش کت بر بایند

بر چشم تو عالم ار چه می آرایند  
بسیار چو توروند و بسیار آیند

۱۴

یک ذره خاک و با زمین یکتا شد  
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد!

یک قطره آب بود و با دریا شد  
آمد شدن تو اندر این عالم چیست؟

۱۵

نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز  
وانها که شدند کس نمی آید باز

وقت سحر است خیز ای مایه ناز  
کانها که بجایند نپایند بسی

۱۶

وان کودک خاک بیز را بنگر تیز  
مغز سر کیقباد و چشم پرویز

ای پسر خردمند پگه تر برخیز!  
پندش ده و گو که نرم نرمک می بیز

۱۷

کاو در غم ایام نشیند دلتنگ  
زان پیش کت آبگینه آید برسنگ

ایام زمانه از کسی دارد ننگ  
می نوش در آبگینه با ناله چنگ

۱۸

وز هفت و چهار دایم اندر تفتی  
باز آمدنت نیست، چورفتی رفتی

ای آن که نتیجه چهار و هفتی  
می خور که هزار بار بیشتر گفتم

۱۹

باز آمده ای کو که به ما گوید راز؟  
تا هیچ نمایی که نمی آیی باز

از جمله رفتگان این راه دراز  
پس بر سر این دورا هه آز و نیاز

۲۰

فانوس خیال از او مثالی دانیم  
ما چون صوریم کاندرا او گردانیم

این چرخ فلک که ما در او حیرانیم  
خورشید چراغ دان و عالم فانوس

در این رباعیها نخستین چیزی که جلب نظر می‌کند ژرفای اندیشه است. پیداست حکیمی ست که به شعر سخن می‌گوید و نکته‌هایی را که در ذهن او جرقه زده است در قالبیایی کوتاه گنجانده است. سراینده این ترانه‌ها قاعده بایست اندیشه‌گری دورنگر و فیلسوفی صاحب‌نظر باشد. جلوه‌گری و تابش اندیشه‌های ختیمی بحدی بارز است که خود بعنوان نشانه‌ای برای تشخیص رباعیات اصیل بشمار می‌آید. بعلاوه چنان کشتی داشته که تأثیر آن را در شعر کسانی از پیشینیان، مانند عطار و سعدی و حافظ و دیگران و نیز در صادق هدایت از معاصران می‌توان دید.

پایه اصلی اندیشه‌های ختیمی تأمل در راز هستی و نیستی است و سرنوشت انسان: از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ چرا کاینات بوجود آمده‌اند و چرا از میان می‌روند؟ (رباعیهای ۱، ۲، ۳)، پرسشی که قرن‌هاست فکر بشر را به خود مشغول داشته است، بدیهی ست در این میان آنچه مسلم بنظر می‌رسد: عالم وجود است، سپس سرنوشت محتوم عدم: مرگ. ناگزیر زندگی فرصتی کوتاه و ناپایدار است و هرچه هست بی اعتبار و فناپذیر، و آدمی محکوم و مجبور. البته این گونه افکار سابقه دیرین دارد،<sup>۳۶</sup> منتهی طرز برخورد و واکنش ختیم با مسأله و شیوه بیان و تأثرات وی دارای حالت و رنگ خاصی است که صفت ویژه رباعیات اوست.

بنابراین شگفت نیست که دو موضوع مهم پایه اصلی تفکر ختیم است: مرگ و زندگی. چرا «مرگ» را مقدم نوشتیم؟ زیرا اندیشه مرگ بر اکثر اشعار ختیم سایه انداخته و بیش از هر چیز مطرح است (از جمله رباعیهای ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۶) چندان که پیر پاسکال نیز در مقدمه خود بر ترجمه منظوم رباعیات به زبان فرانسه، از «مرگ» بعنوان درون‌مایه و فکر منحصراً رباعیات ختیمی یاد کرده است. حتی بازگشت فکر ختیم به لزوم اغتنام فرصت زندگی نیز از رهگذر اندیشه مرگ است و تأسف بر نیست شدن همه زیباییهای حیات. طبع حساس و زیبا پسند ختیم از جلوه‌های رنگارنگ و دل‌انگیز زندگی: سبزه و باغ و گلزار و جویبار و ماهتاب و زیبارویان تأثر می‌پذیرد. اما از مشاهده این مظاهر شور و سرزندگی، فکر فناپذیری آنها به ذهنش نیش می‌زند که در پس این همه پویش و جوشش و نور و نشاط بیکران ظلمت مرگ خواهد بود و سکوت و سکون جاودان. از این رو مرگ همیشه در فکر ختیم رسوخ دارد و اگر زندگی را مغتنم و دوست داشتنی می‌یابد نیز بدان سبب است که مرگ را در انتظار همگان می‌بیند. آیا بر اثر ترس او از مرگ و نیستی ست که همه‌جا در شعر وی در پس هر جلوه‌ای از زیبایی شبحی از فرسودگی و ویرانی نیز دیده می‌شود؟ محمدعلی فروغی نوشته است: «از

سخن خیتام بر نمی آید که از مرگ بیم دارد زیرا کسی که از مردن می ترسد این اندازه اصرار در یادآوری مرگ نمی ورزد بلکه تا می تواند خود را منصرف و غافل می سازد.» شاید یکی از موجبات شیفتگی صادق هدایت به ترانه های خیتام — که مجموعه ای از آنها ترتیب داد و مقدمه ای خواندنی بر آن نوشت و منتشر کرد — همین تذکر دائمی مرگ در رباعیات بود که هدایت نیز خود هرگز از این معنی فارغ نماند و سرانجام باختیار به آغوش مرگ پناه برد.

بعلاوه مشاهده دگرگونیهای دائمی و پایان ناپذیر در عالم برای خیتام انگیزه ای است دیگر بر درک حضور دائمی مرگ: گردی که بر رخسار ما می نشیند خود غباری از رخ نازنینی است که خاک شده، بسیار گلرویان که از خاک اندامشان پیاله ها و سبوها ساخته اند، نظیر سبزه ای که امروز تماشاگه توست فردا از خاک تو بر خواهد رُست، خاک ناچیز چه بسا مغز سر کیقباد و چشم پرویز است! این نوع دقت در جریان بی وقفه استحاله اجساد و ذرات و پیگیری آن نیز نمودار نگرشی حکیمانه و ژرف بین است، چنان که کوزه و گل آدم و کوزه گر و پیاله و سبو، همچنان که دشتی تعبیر کرده است، «رمزی است از ترکیب و انحلال طبایع».<sup>۲۷</sup>

می بینید انعکاس مرگ در شعر خیتام حاصل تأمل و اندیشه های فلسفی است در زمینه وجود و عدم، اولی موجود و محسوس و ملموس است و دومی قطعی و اجتناب ناپذیر. این بود و نابود و تبدیل و تحوّل تا بینهایت ادامه دارد و اندیشه محدود آدمی در درک آن به جایی نمی رسد. اکثر رباعیات اصیل خیتامی رنگی فلسفی دارد (رباعیهای ۲، ۷، ۱۴، ۱۸، ۲۰) اما آنچه از دیرزمان پیرامون هستی و نیستی گفته و نوشته اند و مصطلحات فلاسفه از قبیل «محدث و قدیم» و دیگر مقولات عصری فکر نکته یاب خیتام را سیراب نمی کند، همچنان که دیگر اندیشه وران نیز در این پهنه بیکران به حیرت دچار آمده اند. از این رومی گوید:

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت	کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند	زان روی که هست کس نمی داند گفت

آنان که محیط فضل و آداب شدند  
 در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
 ره زین شب تاریک نبردند برون  
 گفتند فسانه ای و در خواب شدند  
 در این جریان سیل آسای زندگی و مرگ که بر همه چیز عالم حاکم است آدمی تأثیر  
 و اختیاری ندارد (رباعی ۷). آنان که هستند خود سرگردانند، باز آمده ای هم نیست که

خبری باز گوید (رباعیهای ۶، ۱۹). از این روزندگی بشر، با همه تکاپوها و داعیه‌ها و بلندپروازیه‌ها در عرصه اندیشه و عمل، در چشم خیتام چون ذره‌ای ناچیز می‌نماید:

یک قطره آب بود و با دریا شد  
آمد شدن تو اندر این عالم چیست؟  
آمد مگس پدید و ناپیدا شد!

اما همین فرصت حیات و تحوّل از وجود به عدم عبرت آموز است: بر هر چه می‌نگری گویی یک نکته را تکرار می‌کنند: زندگی مهلتی کوتاه بیش نیست، پس از آن ژرفنای عدم است، هیچ چیز پایدار نمانده است و نمی‌ماند، «بسیار چو تورا روند و بسیار آیند» (رباعیهای ۹، ۱۳، ۱۶). انسان از نیستی به هستی رسیده است و باز نیست می‌شود اما میان این دو عدم زندگی که بمنزله یک دم است مغتنم است و باید از نعمتهای آن بهره برد. این دریغ از کوتاهی مجال و ضرورت اغتمام وقت و شاد گذراندن لحظات حیات — که در حکمت قدیم نیز مطرح بوده است — اندیشه‌ای است که در اکثر رباعیات خیتام منعکس است. اما مظهر این برخورداری از نعمتهای حیات «باده» است و «جام» و دیگر مناسبات آن،<sup>۲۸</sup> چنان که در شعر رودکی و حافظ نیز نظیر این تفکر را با همین گونه تمثیلات و تعبیرات همراه می‌بینیم:

شاد زی با سیاه چشمان شاد  
که جهان نیست جز فسانه و باد  
ز آمده تنگدل نباید بود  
وز گذشته نکرد باید یاد...  
ابر و باد است این جهان و فسوس  
باده پیش آر، هر چه بادا باد!

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن  
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن  
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب  
ما را ز جام باده گلگون خراب کن  
خورشید می‌زمشوق ساغر طلوع کرد  
گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن  
روزی که چرخ از گِل ما کوزه‌ها کند  
زنهار کاسه سر ما پر شراب کن...  
کار صواب باده پرستی ست حافظا  
برخیز و روی عزم به کار صواب کن

در بیست رباعی اصیل مذکور در این فصل نیز اگر از باده سخن می‌رود حاصل تأمل در ناپایداری زندگی است و نموداری از تمتع از حیات نه صرف باده نوشی.<sup>۲۹</sup> چه بسا توجه بصورت ظاهر این نتیجه، برخی خوانندگان شعر خیتام را از دقت در عوالم و مراحل فکری وی باز داشته است و او را حریف می‌خوارگی و خوشباش خویش بشمار آورده‌اند و حال آن که اگر کسی تبه‌های روحانی خیتام را گذرانده باشد باده خیتامی را تلخ و اندوهبار می‌یابد که چشم انداز بزم او حفره تاریک مرگ است.

آن بد بینی عقل گرایانه<sup>۴۰</sup> که آربری در شعر خیم سرخ کرده است و پیش از او هم سابقه داشته زائیده همین تفکرات است، منتهی خیم گویی می‌خواهد از زهر این بد بینی با دعوت به برخورداری از نعمت زندگی بکاهد. اگر از تأکید او بر بی اعتباری جهان — که یکسره قابل انکار نیست — روح نویدی و پوچ انگاری می‌تراود شاید انعکاسی ست از توجه به حرص سیری ناپذیر بشر و یا موجبی برای تعدیل آن، و نیز چنانچه اندیشه وری دقیق مانند خیم آراء ظاهر بینان را نپذیرفته و در برابر آنها شک و تردید از خود نشان داده باشد دور از انتظار نیست. بدیهی ست محیط بسته آن عصر و برخی تنگ مشربان این واکنش را بر نمی‌تافته‌اند و او مورد اعتراض قرار می‌گرفته است. خود وی در مقدمه رساله جبر و مقابله — که اثری علمی و ریاضی ست — نوشته است: «ما گرفتار روزگاری هستیم که از اهل علم فقط عده کمی، مبتلی به هزاران رنج و محنت، باقی مانده که پیوسته در اندیشه‌آند که غفلتهای زمان را فرصت جسته به تحقیق در علم و استوار کردن آن پردازند. و بیشتر عالم نمایان زمان ما حق را جامه باطل می‌پوشند، و گامی از حد خود نمایی و تظاهر به دانایی فراتر نمی‌نهند و آنچه را هم می‌دانند جز در راه اغراض مادی پست بکار نمی‌برند، و اگر ببینند که کسی جستن حقیقت و برگزیدن راستی را وجهه همت خود ساخته و در ترک دروغ و خودنمایی و مکر و حيله جهد و سعی دارد او را خوار می‌شمارند و تمسخر می‌کنند. و در هر حال خدا یاری دهنده و پناه همه است.»<sup>۴۱</sup>

اما گرایش ذهن خیم به چرایی و تأمل در آفرینش، و درنگ در تسلیم به نظریات رایج دلیل ضعف اعتقاد نمی‌تواند بود. چه بسا متفکران با ایمان که از کشف حقایق اظهار عجز کرده‌اند. بعلاوه، بی آن که در صدد اثبات خلوص عقیدت و پرهیزگاری از برای او باشیم، برخی نوشته‌های صریح خیم از جمله آغاز همان رساله جبر و مقابله وی نمودار اعتقاد و توکل اوست.<sup>۴۲</sup>

داوری برخی از معاصران ما درباره گذشتگان و بجای کوشش در شناخت روزگاران قدیم و افکار و عوالم پیشینیان پسندها و افکار رایج عصر حاضر را به آنان نسبت دادن دور شدن از حقیقت پژوهی ست. در مورد خیم نیز نظیر این گونه اظهار نظرها فراوان و محل تأمل است، خاصه آن که اصالت و اعتبار رباعیات که منشأ دریافتهای گوناگون شده است خود همواره مورد تردید بوده است. حتی صادق هدایت نویسنده معاصر نیز، با همه تیزهوشی، در مقدمه دقیق و نکته آموزی که بر ترانه‌های خیم نوشته از این گونه گرایشها برکنار نمانده است. انصاف آن که هم اکنون که این سطور را می‌نویسم خود نیز

نمی‌دانم تا چه حد خیام را شناخته و از او درست سخن گفته‌ام.

در هر حال نکته‌هایی باریک و تأمل‌انگیز در ترانه‌های خیام مطرح است که الیزابت الدن کرتیس،<sup>۴۳</sup> یکی از مترجمان رباعیات خیام به انگلیسی در قرن نوزدهم، وی را سراینده فریادی بشری انگاشته که هیچ ملّتی نظیر آن را نداشته است. اما افزون بر درون‌مایه و محتوای رباعیات بی‌گمان بیان لطیف و شاعرانه خیام — که یکی از وجوه امتیاز رباعیات او و تشخیص آنهاست — نیز در نفوذ شعرش تأثیر فراوان داشته است. همین که وی توانسته است اندیشه‌هایی عمیق و دشواریاب را چنان ساده و روان و نافذ ادا کند که همه کس بی‌هیچ تلاش ذهنی آنها را دریابد هنر بزرگی است؟ آیا هستی و نیستی آدمیان را کوتاه‌تر و گویاتر و زیباتر از آنچه در رباعی ۱۴ آمده می‌توان گفت؟

تصویرهای روشن و متناسب رباعیات در القاء معانی و افکار شاعر سهمی بارز دارد، نظیر رباعیهای ۴، ۱۱، ۱۶، ۲۰ یا آنچه از پیاله و سبو (رباعیهای ۳، ۵) و آبگینه (۱۷) و کوزه (۹) پرداخته که در همه آنها تصویر بمنزله شعاعی ست که بردنیای تفکر او می‌تابد و آن را روشن می‌کند. عزرا پاوند، شاعر و منتقد امریکایی،<sup>۴۱</sup> محتوای برخی شعرها را سیال<sup>۴۵</sup> و روان می‌شمارد که بتناسب آن صورت و قالب شعر نیز مانند آبی است که در گلدانی بریزند،<sup>۴۶</sup> روانی ترانه‌های خیام از حیث مضمون و بیان مصداق چنین سخنی ست. الفاظ و ترکیبات او در عین گزیدگی و زدودگی مأنوس است و در دسترس، و بافت سخن نیز از هر نوع پیچیدگی و تکلف بدور است. آن تجانس و هماهنگی در اجزاء کلام و یکدست بودن زبان شعر که ابن طباطبا در عیارالشعر از شرایط شعر خوب می‌شمرد در ترانه‌های خیام کاملاً مشهود است. در رباعیات اصیل واژه‌ها و ترکیبات رسا و خوش‌آهنگ و دلپذیر است، نظیر «ترکیب پیاله، در هم پیوست، پیوست، شکست» (رباعی ۳)، «زمانه سازآمدگان، طراز آمدگان، فراز آمدگان، بازآمدگان» (رباعی ۶)، «بحر وجود، گوهر تحقیق سفتن، سخن از سر سودا گفتن» (رباعی ۱۲)، «رفتگان، دوراهه آرزو و نیاز» (رباعی ۱۹)، «خوش‌خوش خرامیدن» (رباعی ۵)، «نرمک نرمک باده خوردن و چنگ نواختن» (رباعی ۱۵). حتی اصطلاحاتی نظیر «قدیم و محدث» (رباعی ۱۰) چنان در شعر جا گرفته که غرابتی ایجاد نکرده بلکه بر قوت معنی افزوده است.

در رباعی مجال سخن اندک و محدود به چهار مصراع کوتاه است که سه مصراع آن نیز مقفی و مقید است (الف، الف، ب، الف). بعلاوه معمولاً سه مصراع نخستین

زمینه ای متناسب فراهم می آورد برای طرح اندیشه اصلی در مصراع چهارم. از این رو هر چهار مصراع پیوندی ظریف با یکدیگر دارند. در این قالب کوچک و فرصت کوتاه افکار گسترده و بلند را طرح کردن و به دیگران رساندن و آنان را تحت تأثیر قرار دادن مستلزم نیروی جادویی بیان است که مظاهر آن در شعر خیام در بهگزینی کلمات، قدرت القاء و خوش ترکیبی آنها و ایجازی شکفت انگیز جلوه گر است. مثلاً تأمل در رباعیات ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸ نشان می دهد که وی چگونه معانی و مفاهیم وسیع را در سلک عبارات موجز کشیده است، چندان که بعضی مصراعهای او بسبب کوتاهی و پرمغزی و شیوایی مانند مثل سایر رواج و شهرت یافته است:

• این آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

• کس می ندهد نشان ز بازآمدگان

• از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن

• فردا که نیامده ست فریاد مکن

• بر نامده و گذشته بنیاد مکن

• حالی خوش باش و عمر برباد مکن

• چون من رفتم، جهان چه محدث چه قدیم

• بسیار چو توراوند و بسیار آیند

• باز آمده ای کو که به ما گوید راز؟

آهنگ گوش نوازی که رباعیات خیام دارد و حاصل حسن ترکیب یا، به تعبیر عبدالقاهر جرجانی در اسرارالبلاغه، «زنگ حروف»<sup>۴۷</sup> است بی گمان یکی از موجبات مقبولیت سخن اوست و کمک به انتقال مفاهیم،<sup>۴۸</sup> چنان که تکرار برخی کلمات در ترانه ها نیز تأکیدی است آهنگین بر معانی مورد نظر.<sup>۴۹</sup> یا مثلاً در رباعی زیر— که شیوه خیام را دارد و فروغی و دشتی هم آن را جزء ترانه های او ثبت کرده اند— به قول هدایت «تقلید آواز فاخته [در قافیه مصراع آخر] که در ضمن بمعنی «کجا رفتند؟» نیز هست یک شاهکار زیرکی، تسلط به زبان و ذوق را می رساند»:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی      بر درگه او شهان نهادندی رو

دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای      بنشسته همی گفت که کو کو کو کو

ابوالقاسم آمدی قرنهای پیش در لزوم حسن تألیف کلام و جمال اسلوب برای بیان معانی، در کتاب الموازنة بین الطائین، نوشته است: معانی لطیف اگر به شیوه ای نیکو و الفاظ زیبا ادا نشود هدر می گردد و مانند نگار و زیور بر جامه کهنه است و عطر زدن بر

گونه زن زشت روی. ترانه‌های خیام علاوه بر معانی عمیق و دلکش از شیوایی و زیبایی تعبیر نیز برخوردار است و این هر دو جنبه - که کمال آنها در هنر از یکدیگر جدایی پذیر نیست - سبب گیرایی رباعیات با روح و خوش آهنگ و دلپذیر اوست. شگفت آن که شاعر در همین فرصت کوتاه که در رباعی داشته، بر اثر تأثر در برابر زیبایی مناظر طبیعت و نیز در پرتو ذوق و هنر خویش گاه با چند کلمه طرحی از طبیعت بدست داده و آن را زمینه ادای مقصود نموده است، نظیر:

چون ابر به نور و زرخ لاله بشست      بر خیز و به جام باده کن عزم درست  
کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست      فردا همه از خاک تو بر خواهد رُست  
بعلاوه رنگ غنایی و روح لطیف و شاعرانه‌ای که در ترانه‌های خیام جلوه گر است شعر او را دلنشین‌تر کرده است (از جمله رباعیهای ۴، ۵، ۱۵).

آنچه در رباعیات اصیل خیام متجلی است انعکاسی است از روحی پسرشور و حساس، هوشی تیز، فکری جستجوگر و ژرف بین که در راز جهان غور می‌کند و دریافته‌های او ناظر به سرگذشت همه افراد بشر است. اما در عین حال که می‌خواهد گرمی و شوق حیات را در دلها برانگیزد از خلال تجربیات فکری او یاسی سرد و مرگ آمیز مشهود است چندان که دعوت وی به شادکامی نیز چاره‌ای است برای فراموشی در لحظات زودگذر نه بشارتی روح بخش و دلنواز. منتهی چون خیام از نکته‌هایی سخن گفته که از دیر باز موضوع تفکر و تأثر انسان بوده شعرش همه جاگیر شده است و مصداق آنچه وردز ورث<sup>۵</sup> نوشته است: «شاعر اصولاً توجه خود را معطوف می‌دارد به آن نوع معرفت که همه مردم با خود، در همه جا همراه دارند و نیز به آن همدردی‌هایی که ما، بدون هیچ سببی دیگر جز آنچه مربوط به زندگی روزمره ماست، از برای محظوظ شدن از آنها ساخته شده‌ایم... علی‌رغم اختلاف زمین و آب و هوا، زبان و عادات، قوانین و رسوم... شاعر با نیروی شور و احساس و معرفت، قلمرو وسیع اجتماع بشری را که در همه بسیط خاک و همه اعصار گسترده است با هم پیوند می‌دهد. موضوعات افکار شاعر در همه جا هست.»

#### یادداشتها:

۱- علی دشتی، دمی با خیام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۷۲.

۲- محمد علی فروغی، رباعیات حکیم خیام نیشابوی، تهران، ۱۳۲۱، ص ۵۸.

۳- Valentine A. Zhukovski

۴- wandering quatrains به ترجمه دنیس راس E. Denison Ross

- Edward FitzGerald (۱۸۰۹-۱۸۸۳) - ۵
- Algernon Charles Swinburne (۱۸۳۷-۱۹۰۹) - ۶
- Dante Gabriel Rossetti (۱۸۲۸-۱۸۸۲) - ۷
- George Meredith (۱۸۲۸-۱۹۰۹) - ۸
- A.J. Arberry, *Omar Khayyām, A New Version*, 3rd ed., London, 1959, p.7. - ۹
- ۱۰- مجتبی مینوی، *بازنده گفتار*، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۲۳.
- John Ruskin (۱۸۱۹-۱۹۰۰) - ۱۱
- glorious - ۱۲
- James Russell Lowell (۱۸۱۹-۱۸۹۱) - ۱۳
- Alfred Lord Tennyson (۱۸۰۹-۱۸۹۲) - ۱۴
- ۱۵- *بازنده گفتار*، ۳۲۳.
- Ambrose G. Potter, *A Bibliography of the Rubaiyat of Omar Khayyam*, London, 1929. - ۱۶
- ۱۷- یک صد و ده رباعی در چاپ دوم، ۱۸۶۸ م.؛ یک صد و یک در چاپهای سوم، ۱۸۷۲ م. و چهارم، ۱۸۷۹
- Ernest Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲) - ۱۸
- J. W. Goethe (۱۷۴۹-۱۸۳۲) - ۱۹
- Heinrich Heine (۱۷۹۷-۱۸۵۶) - ۲۰
- ۲۱- *بازنده گفتار*، ۳۲۴.
- Edward Heron-Allen - ۲۲
- John D. Yohannan, *Persian Poetry in England and America*, New York, 1977, pp. 202, 248-49. - ۲۳
- ۲۴- *بازنده گفتار*، ۳۲۳؛ *منظومه خیام وار فیتز جرالده*، شیراز، ۱۳۴۸.
- ۲۵- در باب اشعار خیام و رباعیات او و فیتز جرالده در مغرب زمین، رک:
- J.D. Yohannan, "The Fin de Siecle Cult of FitzGerald's 'Rubaiyat' of Omar Khayyam," *Review of National Literatures*, II, I, 1971, pp. 74-91.
- J.D. Yohannan, 1977, p. 252. - ۲۵
- Edward Cowell - ۲۶
- A. Christensen - ۲۷
- F. Rosen - ۲۸
- Chr. Rempis - ۲۹
- Pierre Pascal - ۳۰
- ۳۱- *الترجمات العربیه لرباعیات الخیام*، دوحه، ۱۴۰۸ هـ. ق. / ۱۹۸۸.
- ۳۲- رک: دکتر کامل مصطفی الشیبی، *دیوان الدوبیت فی الشعر العربی*، بیروت، ۱۹۷۲، ص ۲۸۵-۲۸۸؛ *رباعیات نظام الدین الاصفهانی*، تحقیق د. کمال ابودیب، بیروت، ۱۹۸۳، ص ۸.
- Jan Rypka, *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959, p. 224. - ۳۳
- ۳۴- آقای محمد محیط طباطبائی در مقاله محققانه‌ای - که خلاصه آن را در *کنگره جهانی خاورشناسان* (پاریس، تیرماه ۱۳۵۲) عرضه داشتند - به این نکته پرداخته‌اند که ضبط نام و لقب ریاضیدان مشهور ایران در آثار خود

او و نوشته‌های علما و شعرای معاصر و یا نزدیک به عصر وی همه جا عمر بن ابراهیم ختّامی (نه ختّام) نیشابوری یا جزئی از آن است و فقط در مقدمه مکتوب سنائی غزنوی (نسخه کتابخانه فائق استانبول) نام حکیم «خواجه عمر بن ختّام» و بعد در تفسیر کبیر امام فخر رازی «عمر بن الختّام» و در رساله دیگر او «ابن الختّام» و «عمر ختّام» و در الهی نامه عطار نیشابوری «عمر ختّام» و در مرصاد العباد نجم الدین دایه «عمر ختّام» آمده و از قرن هفتم هجری بتدریج از وی به نام «ختّامی» یا «ختّام» یاد شده است. آن‌گاه نوشته‌اند که «آیا آثار زندگی [علی بن محمد بن خلف، ختّام شاعر] در افسانه زندگانی ختّامی [منجم] در نیامده و به تحلیل نرفته» است؟ و به این نتیجه رسیده‌اند که بعید نیست شرح حال ختّامی و ختّام در هم آمیخته و رباعیهای معروف سروده علی ختّام باشد نه عمر بن ابراهیم ختّامی؛ رک: محمد محیط طباطبائی، «از عمر ختّامی حکیم تا علی ختّام شاعر»، گوهر، سال اول، شماره ۶ (تیر ۱۳۵۲)، ص ۴۷۹-۴۸۷.

۳۵- منبع نقل این رباعیات به این شرح است: التبیّه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم، از امام فخرالدین رازی (م. ۶۰۶ ه. ق.). رباعی ۱ (رک: مجتبی مینوی، مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال چهارم، شماره ۲ (دی ۱۳۳۵)، ص ۷۱)؛ مرصاد العباد نجم الدین دایه، تألیف ۶۲۰ ه. ق.؛ رباعی ۱، ۲؛ تاریخ جهانگشای جوینی، تألیف ۶۵۸ ه. ق.، تاریخ و صفات، تألیف نیمه اول قرن هشتم: رباعی ۳- که در حاشیه برخی نسخه‌های رساله التبیّه امام فخر رازی هم آمده است؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تألیف ۷۳۰ ه. ق.؛ رباعی ۴- که در فردوس التواریخ ابرقوهی تألیف ۸۰۸ ه. ق. هم نقل شده؛ نزهة المجالس، جمال خلیل شروانی، تألیف قرن هفتم، تاریخ تحریر نسخه ۷۳۱ ه. ق.؛ رباعیهای ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹؛ مونس الاحرار، محمد بن بدر جاجرمی، تألیف ۷۴۱ ه. ق.؛ رباعیهای ۲، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸. در سند باد نامه محمد بن علی ظهیری که اندکی بعد از ۵۵۶ ه. ق. یا در حدود ۶۰۰ ه. ق. تألیف شده چهار رباعی ۵، ۶، ۱۰، ۱۱- که در منابع مذکور در فوق به نام ختّام آمده بود- و نیز رباعی ۲۰، همه بدون ذکر نام شاعر، آمده است که ذکر چهار رباعی مزبور در سند باد نامه، موجب تأیید منابع سابق الذکر است و آخری (رباعی ۲۰) - که در نسخه‌ها و طریخانه آمده- به شیوه سخن ختّام می‌ماند.

۳۶- آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در مقاله‌ای مفضل ریشه‌های فکر ختّامی را در معتقدات زروانیان و بخشهایی از حماسه فردوسی و برخی از اشعار شهید بلخی و رودکی سراغ گرفته و به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود تفاوتی میان اندیشه فردوسی و ختّام، «شاهنامه اساس فکر ختّامی را در زبان فارسی نهاده است.» (جام جهان بین، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۶۸-۲۱۵). کریستن سن وجود فرضیه ارتباط تاریخی بین عقاید زروانیان و طرز تفکر ختّام را مقبول نمی‌داند: J. Rypka, *op.cit.*, p. 224.

۳۷- آقای دکتر اسلامی ندوشن دیده‌ها و شنیده‌های ختّام از جمله حوادثی که بر نیشابور گذشته بوده از کشتارها و ویرانیه‌ها و زلزله‌ها و مرگ و زوال صاحب قدرتان عصر و وجود کوزه گریها و کاشی‌سازیه‌های فراوان در سراسر شهر و امثال آن را در بروز این گونه مضامین و تصویرها در رباعیات ختّام مؤثر شمرده‌اند («نیشابور و ختّام»: جام جهان بین ۲۱۶-۲۳۸). افزون بر اینها ارتباط «کوزه، پیاله، سبزه، جام و صراحی» را با «باد» - که در شعر ختّام بمنزله نمودار بهره‌وری از نعمتهای زندگی مطرح است - باید در نظر داشت.

۳۸- در رباعی زیر - که تراوش طبع ختّام تواند بود - وجود آدمی در «جامی لطیف» تصویر شده است و در دومی «مجلس عمر» به «بزم» و مرگ به «مستی» مانده است:

صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش	جسامی ست که عقل آفرین می‌زندش
می‌سازد و بساز بر زمین می‌زندش	این کوزه گره‌چنین جام لطیف

در پای اجل یکان یکان پست شدند      یاران موافق همه از دست شدند

بودیم به یک شراب در مجلس عمر دوری دو سه پیشترز ما مست شدند تعبیر ظریف صادق هدایت نیز چنین است: «در کوزه باده ذرات تن مهرویان را می بیند که خاک شده اند ولی زندگی غریب دیگری را دارند. زیرا در آنها روح لطیف باده در غلیان است. در این جا شراب او با همه کنایات و تشبیهات شاعرانه ای که در ترانه هایش می آورد یک صورت عمیق و مرموز بخود می گیرد. باده در عین حال که تولید مستی و فراموشی می کند در کوزه حکم روح را در تن دارد. آیا اسم همه قسمتهای کوزه تصغیر همان اعضای بدن انسان نیست مثل: دهنه، لبه، گردنه، دسته، شکم... و باده میان کوزه روح... آن نمی باشد؟ همان کوزه که سابق بر این یک نفر ماهرو بوده! این روح پر غلیان زندگی دردناک گذشته کوزه را روی زمین یادآوری می کند! از این قرار کوزه یک زندگی مستقل پیدا می کند که باده بمنزله روح آن است.»، ترانه های خیتام، تهران، ۱۳۳۴، ص ۴۶.

۳۹- نیز، رک: دمی با خیتام، ۲۱۵-۲۱۶.

۴۰- rationalist pessimism

۴۱- دکتر غلامحسین مصاحب، حکیم عمر خیتام بعنوان عالم جبر، تهران، ۱۳۳۹، ص ۸، ترجمه فارسی، ص

۱۶۰.

۴۲- «حمد خدا راست - خدایی که پروردگار جهانیان است - و انجام نیک پرهیزگاران را؛ و دشواری و تنگی جز بر ستمکاران نیست؛ و درود بر پیغمبران، خصوصاً بر محمد و جمیع خاندان پاک او... و در این امر [تألیف این رساله] به ريسان توفیق الهی چنگ زدم و از او چشم امید دارم که مرا به ادامه این کار موفق بدارد... و در همه حال توکل بر اوست.»، همان کتاب، ص ۸، ۱۵۹، ۱۶۱.

۴۳- Elizabeth Alden Curtis

۴۴- Ezra Pound (۱۸۸۵-۱۹۷۲)

۴۵- fluid

۴۶- در مقابل برخی دیگر که جامد solid است و صورت آن همانند درخت.

۴۷- اجراس الحروف.

۴۸- از جمله، رک: رباعیهای ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۶، ۱۹.

۴۹- رک: رباعیهای ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۰.

۵۰- William Wordsworth (۱۷۷۰-۱۸۵۰)

پروژه ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی